



این تصویر را مصور الممالک معلم نقاشی پرداخته است .
تصویر خود مصور هم در کنار صفحه است.

حسین پیرمان

فتحعلیشاه و هوسهایش

با با خان معروف بفتحعلیشاه که نامش آغاز فرمانرواییش را نشان میدهد (ب ۱ ب ۱ = ۱۲۱۲) بچند چیز علاقه بافراط داشت ، یکی آنکه خال درشت گونه او در تصویر نشان داده شود اعم از آنکه نقش صورت او از پهلو چپ باشد یا از طرف راست. دیگر آنکه بنا بر سفرنامه ژنرال یرمولف (۱) ریشش بلندتر و چشمانش سیاهتر از حد طبیعی نقاشی شود. اما بزرگترین علاقه او به جنس لطیف بود و در زیبایی شناسی یا بهتر بگوئیم صورت زیبا شناسی چنان دست داشت که با مشاهده دختری سه چهار ساله که در گوشه چهار باغ گریه میکرد جمال آینه او را دریافت و بجرم سرایش فرستاد تا ده دوازده سال بعد با لقب تاج الدوله عزیزترین زن او گردد .

در حرمسرای عظیم او بیش از هزار زن گرد آمده ، پیوسته در کشمکش و جنجال بسر میبردند. دو سوم آنها خدمتکار و بقیه همسران وی بودند . برخی از زوجات او هرگز بیست شاهانه راه نیافتند. بعضی ها بیش از یکی دو باره آن سعادت نرسیدند و پاره ای بیش از حق قانونی خویش از آن سرفره بی انتظار متعمر شدند. یک نفر هم قدم بیستر وی نهاد و بی نیل مراسم خارج گردید و او شاه آغا بیگم مشهور به آغا باجی دختر ابراهیم خان جوان شیر بود که بعقد شاه درآمد بحجله رفت ولی نوازشی نیافت چه بنظر شاه مثل مار آمد و روز بعد این بیت ترکی را بشیوه نوپردازان امروز بشوهر تاجدار خود فرستاده خود تا پایان عمر بکرماند:

یارم گجه گلدی کجه قالدی کجه کتدی

هیچ بیلیمیرم عمرم نیجه گلدی نیجه قالدی نیجه کتدی

این زن ناکام از نظر سیاسی ملکه ایران خوانده میشد.

زنانی از نژادها و آئینهای گوناگون (یهودی، ارمنی، زردشتی، مسلمان) که در محوطه ای محدود گرد شوند چرخ خود سازی و غیبت و مجادله و تهمت زدن چه میتوانستند بکنند؟ حتی خدمه آنان چرخ این راهی نداشتند یکی از بانوی خود شوهر میخواست و جواب میشنید «ک اگر طیب بودی» آنگاه او را مسموم میکرد و خود پنهان توپ میرفت. دیگری خانم خود را به حفظ شؤنات تشجیع میکرد و کارشرا بطلاق میرساند. سیومی رابطه نامشروع بانوی خود را آشکار و کار او را زار میکرد. با اینحال فتحعلیشاه عشق بازی را ادامه میداد و در آن واحد بچند نفر دل می بست و میگفت :

۱- قسمتی از آن که نسخه ای خطی است بوسیله آقای حمید سیاح برای سالنامه ۱۳۴۳ دنیا ترجمه شده و تاریخ آنرا ۱۸۱۳ نوشته اند در صورتی که این سال تاریخ معاهده گلستان است و یرمولوف چهار سال بعد با عنوان ابلجی با بران آمد. وی از طرف مادر از اعقاب چنگیز بود و خوئی

ندارم غیر جانان، جان چه خواهم
 دل‌دارم که وقف عام کردم
 عجب آنکه از بی‌مهری و سنگین دلی آنان هم شکایت واز خود حکایت میکرد،
 من بتوازی که نگاهم در جهان داده‌ام
 ظلم بود کام من گرندهی ای صنم
 چند نشینی بقا فارغ از افتادگان
 دست من در امانت خیز که افتاده‌ام
 کرده مرا بارها رنگ ز نیرنگ خویش
 ساده دلی بین که باز در طلبش ساده‌ام
 او خاقان تخلص میکرد و یکی از بهترین شعرای طایفه قاجاریه محسوب میشد،
 بردل خاقان ستم بردل درویش هم
 فرق ندارد مگر پیش توشاه و گدا؟

وی در سی سالگی بسططنتی نایل شد که عم رشید سیاست پیشه و خونخوار او با تدبیر و شمشیر و بی‌دادگری بدست آورده و از آن برخوردار نشده بود. قریب سی و هشت سال بر ایران فرمان راند و قسمت‌های مهمی از سرزمین‌های اصلی و پیوسته کشور را بپاد داد، ۴۷ سال از ۶۷ سال عمر خود را در مصاحبت زنان گذراند و هنگام مرگ تعداد فرزندان و نوادگان او از ده هزار تن متجاوز بود او خود اعتراف میکند که،

مرا در سر هوای دلبرستی
 کجا سودای نخت و افسرستی
 روزی فرزند لایق و فداکارش عباس میرزا بر او وارد شد و پیرا سرگرم قاب بازی با کودکان دید، لختی صبر کرد بالاخره گفت: قربان عرایضی دارم بچه‌ها را مرخص فرمایید.
 از جمله کارهای خاص او بسلام نشستن در داخل حرم بود که چون مقدمات آن فراهم میشد خانم در بان با آواز بلند میگفت «خانم لر گلیر». آنگاه دسته‌دسته با اجازه قبلی وارد گشته تبریک عرض میکردند و مورد اشفاق ملوکانه واقع میشدند.

از عشق‌بازی‌های قابل توجه و معشوقه‌های نامی او باید طوطی شاه را بر سایرین مقدم داشت، فتح‌المشاه او را دوست میداشت ولی چون پدرش از دودمان زند بود نمیتوانست و پیرا به همسری برگزیند مهذا عشق یا هوسی شبیه بمشوق کار را پایان داد فتح‌المشاه برای شب زفاف غزلی ساخته بمطربان سپرد تا در پس دیوار حجله ترنم کنند که دو بیت آن اینست:

آن پری کیست که در منظر خاقان آمد
 همچو بلقیس بمشکوی سلیمان آمد
 آسمان مشعل مه بیهده افروخته‌ای
 خیز و بردار که آن شمع شبستان آمد
 طوطی شاه بقدری مورد توجه بود که میتواندست در خارج از حرم زندگی کند و معمار باشی
 در بارکشی مجلل در باغی مصفی در شهری برای اوساخت افسوس که عمرش کوتاه بود و بزودی در همان باغ بخاک سپرده شد باغ مذکور، هم امروز باغ طوطی خوانده میشود.

خاقان از مرگ او بسیار متأثر شد و خواست مرثیاتی بسراید ولی مگر در میان صد‌ها زن زیبارو غمی باقی میماند تا مرثیاتی گفته شود مهذا بمتن پسر سودای خود فشار آورد تا این بیت را ساخت:

بگرفت و کشت و داد بتاراج عالمی
 قدرت بین و حکم بین و ستم بین
 ضمناً فرمانی بتمام حکام و ولای صادر شد که زنان خوش سیما را بمرکز بفرستند شاید یکی از آنان بمحبوبه از دست رفته همانند باشد. سرانجام شاه پرور خانم قراچه داغی تا حدی شبیه در آمده ملقب به «طوطی نما» شد و بیستر شاهی راه یافت اما بزودی از نظر افتاد و موسوم به «آت» گردید:

معشوقه دیگر او مشتری خانم از مردم شیراز بود که آوازی خوش داشت واز موسیقی بهره کافی گرفته بود. او تنها زنی است که در شعرهای خاقان بصراحت مذکور شده حتی اسمش بصورت ردیف در غزل آمده است:

۱- ناصرالدین‌شاه نیز گاهی شعر میگفت و این بیت پراز خودخواهی و غرور بی‌معنی ازوست:
 بگذشتی از سر کین بر شاه ناصر دین
 بر قبله گاه زمین از نسیان مکن گذری

دید تا کیوان خرام مشتری گشت از آن هندوی بام مشتری
میزند خورشید بر بام فلک نوبت خوبی بنام مشتری

معهذا دوران عزت او دوام زیاد نیافت و مقامش در برابر یکی از همشهریان متزلزل گردید رقیب او شاه پسند خانم بود که بسال که تروبحسن برتر و با آواز برابر بود و در شمی که محفل عیش خاقان با نازه وارد در طبقه فوقانی برج جهان نما ترتیب یافته بود شاه پسند خانم زیر آواز زد و غزل خواجه را با صوتی دلپسند در پرده ساز کشید:

ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
چون غزل تمام اوسکوت برقرار شد مشتری خانم با نوائی غم انگیز این غزل را با آهنگ
نوا در آورد:

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سر بنهم زیر بام دوست
گر دوسترا بدیگری از من فراغت است من دیگری ندارم قائم مقام دوست
مشتری خانم غزل مناسب مقام را از گفته‌های شیخ با آوازی چنان بلند و آهنگی چنان
غم انگیز خواند که دو نفر از خاصان دربار آنرا در خارج شهر شنیده روز بعد برای شاه نقل کردند.
اما این فن یعنی مناسب خوانی مشتری خانم روزی هم برای خاقان شوم از آب درآمد و
آن موقعی بود که او عزم مسافرت به اصفهان داشت و لباس سفر در بر کرده بر پای میخواست که مشتری
خانم زمزمه کرد:

تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کردند از سفر کردن تو خورد بهم سلسله‌ها
شاه این بیتی را بفال بد گرفت و گفت انا لله وانا الیه راجعون، و یکماه و شانزده روز بعد در
روز نوزدهم جمادی الاخر ۱۲۵۰ نزدیک غروب چنان سپرد و کسی که تمام عمر را در آغوش پربرویان
گذرانده بود در آغوش آفتا بهرام خواجه در عمارت هفت دست اصفهان ۱ بدیاری دیگر شافت.
ممشوقه نام آور دیگر او نوش آفرین خانم دختر بدر خان زندست و علاقه شاه باو چندان
بود که پس از شکست سپاهیان ایران از لشکریان روس و بازگشت او از چمن سلطانیه به تهران
نامه‌ای به سلیمان میرزا نوشت که تا خمسه با استقبال بیاور.

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد نه دل من که دل خلق جهانی دارد
را نیز بسا خود بیاور، آن شکر خنده نوشین دهان همین خانم بود که مانند طوطی خانم
دارای عمارتی خاص با برجی بسیار زیبا گردید و خاقان منفور با خاطره عشرتهای شبانه خود آنرا
«برج نوش» نامید. علاقه فتحعلیشاه بزین چندان شدید بود که گاهی او را وادار بدزدی میکرد
چنانکه شبی بخانه جان محمد خان دولو رفته دخترش را ربوده زیر لباس خود نهفت و بسرعت ویرا
صیغه کرده بیدر او پیام فرستاد.

«من دختر ترا برسم خودمان (شاید روش ترکمانی) دزدیدم چیزی که عوض دارد گله ندارم
تو هم بیا و یکی از دختران مرا برای خودت یا فرزندان سرت کن.»
اینرا هم بگویم و بموضوع خاتمه دهیم. روزی فتحعلیشاه به حسینقلیخان کوسه عزالدنیلو
گفت، شنیدم که در عروسی مادرم تو نیز خوانچه‌های شیرینی و میوه را بقصر مادرم میبردی. گفت

۱- کاخ زیبای هفت دست مانند دهها قصر زیبای دوران صفوی بامر ظل السلطان پسر ناصر
الدینشاه ویران گردید اکنون کارخانه وطن برجای آن ساخته شده است.
۲- برج نوش تا چهل سال پیش ضمیمه بناهایی بود که در کوچه بختیارها روبروی ضلع
جنوبی فروشگاه سعدی واقع شده بود گویا قره‌العین زیبا روی بابی را در آنجا بچاه افکندند.

اولا شیرینی و میوه نبود کشمش و نخودچی بود. ثانیاً قصر نبود آلاچیق بود. ثالثاً من هم نبودم بلکه فقط من بودم بالاخره خوانچه‌ها نبود بلکه یک طبق چوبین بود .
شاه زمین را سجده کرد و گفت خدا را شکر که خانه‌های موئین ما را بکاخهای دلنشین و طبق چوبین را بسینی‌های بلورین مبدل کرد.

این چند بیت هم از آن شهریار خوشگذران و بی‌خیال است.

عجز من از حد فزون جور تویی انتهاست نیست جز این چاره‌ای صحبت شاه و گداست
رحم تو بر من خطا جور تو بر من سزااست هست مرا مدعا آنچه ترا مدعاست

شبهای غمت همدم با درد و شکیبائی دل با من و من با دل در گوشه تنهایی

از مهر روی گلرخان درسینه دارم خاراها آتش بجان و دل زنند این آتشین رخسارها
بر روی ما ای باغبان بکشا در گلزار را تا کی بعسرت بنگریم از رخنه دیوارها

توضیح

آقای حمید بهنام از مجلهٔ یغما خواسته بودند در باره وجه تسمیهٔ مراغه و تاریخچهٔ آن در قبل از اسلام و بعد از اسلام (تا حدود قرن سوم) مطالبی نوشته شود و مجلهٔ یغما حقیر را به تهیهٔ پاسخ اشارت فرموده بودند. بنده جز امتثال امر چاره‌ای نداشتم، به چند مأخذ تازه و کهنه مرور کردم و مقالهٔ پروفیسور مینورسکی را که قریب سی سال پیش در بارهٔ مراغه مرقوم داشته‌اند، جاممتر و مفیدتر از همه یافتم و قسمتی از آن را که تاریخچهٔ شهر را تا قرن پنجم روشن میگرداند متن فرانسوی دائرة المعارف اسلامی عیناً بفارسی در آوردم. امیدوارم مورد عنایت و قبول آقای بهنام واقع شود و اگر بخواهند اطلاعات بیشتری نیز در این زمینه داشته باشند می‌توانند به ماخذی که در ضمن مقاله اشاره شده شخصاً مرور بفرمایند. با اعتذار از تأخیر در تهیهٔ پاسخ.

عبدالعلی کارنگ

مجله یغما از استادان محقق امتنان دارد و این مقاله در همین شماره چاپ

شده‌است